



برتولت برشت

اهمیت موافق بودن

ترجمه حمید محوی

برتولت برشت

اهمیت موافق بودن

نمایشنامه آموزشی بادن - بادن

1930

(همراه با مقاله های دیگر درباره نمایشنامه آموزشی)

ترجمه حمید محوی

گاهنامه هنر و مبارزه/پاریس/9 اوت 2019

mahvihamid@gmail.com

با اعلام نافرمانی مدنی از قوانین و موازین کپی رایت برای ترجمه آثار به زبان فارسی و انتشار آزاد و رایگان در اینترنت

منبع :

Bertolt Brecht. Théâtre complet.2. L'importance d'être d'accord. Ed Arche 1980



نمایشنامه آموزشی، صحنه دلکها، بادن بادن 1929

فهرست

Table des matières

4.....	نمایشنامه آموزشی.....
4.....	اهمیت موافق بودن.....
35.....	درباره نمایشنامه آموزشی.....
35.....	«اهمیت موافق بودن».....
35.....	پیشگفتار.....
36.....	دیالکتیک پیروزی فنی و شکست فنی.....
36.....	درباره نمایشنامه آموزشی در جایگاه الگو.....
36.....	و اشتباه آموزنده فدریک اون.....
37.....	موضوع مدد رسانی.....
38.....	درباره تیتز نمایشنامه آموزشی «پرواز بر فراز اقیانوس».....
39.....	درباره «بن مایه های دینی در نمایشنامه های آموزشی برتولت برشت» نوشته هانس تی یس لهماان استاد مطالعات دراماتیک در آلمان به ترجمه حسن پیر نجم الدین.....
43.....	فرد فیشباک.....
43.....	سیر تحول سیاسی برتولت برشت از 1913 تا 1933.....
43.....	آمریکا گرایی - پایان یک اسطوره.....
49.....	نخستین نمایشنامه های آموزشی.....
49.....	نقد مذهب.....
51.....	تغییر جهان - تغییر انسان.....
54.....	تأملاتی درباره مرگ.....
54.....	مضمون خلع مالکیت.....

نمایشنامه آموزشی

اهمیت موافق بودن

شخصیت ها

خلبانان. سه تعمیرکار هواپیما. رهبر گروه همسرایان. راوی.
سه دلچک. همسرایان.

روی سکوئی که ابعاد آن باید مناسب با تعداد شرکنندگان ساخته شده باشد، عمق آن به گروه همسرایان اختصاص دارد. سمت چپ، گروه موسیقی، و باز هم سمت چپ، در جلوی صحنه، یک میز برای رهبر ارکستر، رهبر گروه همسرایان و راوی. خوانندگانی که نقش چهار هوانوردی که هواپیمایشان سقوط کرده را به عهده دارند روی نیمکت در سمت راست و جلوی صحنه نشسته اند. برای اینکه درک صحنه ساده تر باشد می توانیم قطعات بازمانده از سقوط هواپیما را به شکل پراکنده به نمایش بگذاریم.

گزارش درباره پرواز خلبانان.

چهار هوانورد درباره پروازشان گزارش می دهند :

در دورانی که بشریت

در شرف بیداری بود

ما با چوب، فلز و شیشه

هوایماهایی ساختیم

و با آن در آسمان پرواز کردیم.

ما از توفان سه برابر سریعتر پرواز می کردیم

با موتوری که از صد اسب قویتر

ولی کوچکتر از یک اسب بود.

در طول هزار سال، هیچ چیزی از آسمان به زمین فرود نیامده بود

بجز پرندگان.

هیچ سنگ نوشته ای درباره انسانی که در آسمان پرواز کند بدست ما نرسیده است.

ولی ما پرواز کردیم.

در پایان دومین هزاره دوران ما

ما پرواز کردیم

به سادگی فولاد

آنچه را که انجام آن ممکن بود نشان دادیم

بی آنکه فراموش کنیم انجام چه کارهایی هنوز ممکن خواهد بود.

سقوط

رهبر گروه همسرایان، خطاب به هوانوردانی که سقوط کرده اند :
اکنون دیگر پرواز نخواهید کرد.

از این پس جستجوی سرعت بیشتر بی هوده است.

حتا زمین

برای شما خیلی بلند است.

به زمین افتاده اید و بی حرکت

همین کافی ست.

شما که از این پس بالاتر از ما پرواز نمی کنید،

در فاصله چندان دوری از ما نیستید،

و در بلندی ها پرواز نمی کنید

ولی از حرکت باز ایستاده اید،

خودتان را به ما معرفی کنید و بگوئی کی هستید.

هوانوردان سقوط کرده پاسخ می گویند :

ما با دوستانمان کار کردیم.

هوایماهای ما تکمیل تر شدند.

ما پیوسته بیش از پیش اوج می گرفتیم.

دریا را فتح کرده بودیم

کوه ها [زیر بال هوایماهای ما] سر فرود آورده بودند

تب شهرهائی که مثل قارچ سر برمی آوردند و تب نفت

ما را فرا گرفته بود.

افکار ما روی ماشین،
 مبارزه برای دست یابی به اهداف مهمتر و روی سرعت تمرکز داشت.
 در کوران چنین مبارزه ای ما نام و چهره خودمان را به فراموشی سپردیم
 و نیل به سرعت هر چه بیشتر در مسابقه
 هدف از مسابقه را از یادمان بُرد.
 ولی ما از شما خواهش می کنیم
 گامی به سوی ما بردارید
 و به ما آب بدهید،
 و یک بالشت برای زیر سر ما،
 زیرا ما نمی خواهیم بمیریم.

گروه همسرایان، خطاب به مردم :
 شما حرفهای چهار مرد را شنیدید
 آنان از شما درخواست کمک می کنند.
 در آسمان آتش گرفته اند
 به زمین سقوط کردند و
 نمی خواهند بمیرند.
 به همین علت از شما درخواست می کنند
 که به آنان کمک کنید.
 این جام آب و
 بالشت.
 به ما پاسخ دهید :

آیا باید به آنان کمک کنیم ؟

مردم به گروه همسرایان پاسخ می گویند :

آری.

گروه همسرایان :

آیا آنان به شما کمک کرده اند ؟

مردم :

نه.

راوی خطاب به مردم :

با نگاهی بر این بدن هائی که در حال سرد شدن هستند، ما می خواهیم بدانیم آیا رایج است که انسانها به انسانها کمک کنند.

3

بررسی موضوع یاری رساندن انسان به انسان.

نخستین بررسی

رهبر گروه همسرایان به پیش می آید :

یکی از ما از اقیانوس عبور کرده است،

او قاره جدیدی را کشف کرد.

ولی پس از او دیگران به آنجا رفتند

و با تلاش و هوشمندی شهرهای بزرگی را بنا کردند.

گروه همسرایان پاسخ می گویند :

با وجود این نان ارزانتر نشد.

رهبر گروه همسرایان :

یکی از ما ماشینی ساخت که با بخار چرخی را به حرکت می انداخت.

و مادر بسیاری از ماشینها بود.

اما مردان در آنجا هر روز کار می کردند.

گروه همسرایان پاسخ می گویند :

با وجود این نان ارزانتر نشد.

رهبر گروه همسرایان :

بسیاری از ما درباره گردش زمین به دور خورشید اندیشیده ایم، درباره قلب انسان،

قوانین جهانشمول، ترکیبات هوا

و ماهی ها در آبهای عمیق

و به کشفیات بزرگی دست یافتیم.

گروه همسرایان پاسخ می گویند :

با وجود این نان ارزانتر نشد.

بر عکس،

فقر در شهرهای ما به شکل فزاینده تری گسترش یافت

و مدتهای مدید است

که دیگر هیچکس نمی داند انسان کیست.

وقتی شما پرواز می کردید، موجودی شبیه شما روی زمین می خزید

و هیچ چیزی از انسان در او باقی نمانده بود !

رهبر گروه همسرایان خطاب به مردم :

پس، آیا انسان یار انسان است ؟

مردم جواب می دهند :

دومین بررسی

رهبر گروه سرایندگان خطاب به مردم :

به این عکس ها نگاه کنید، پس از این آیا می توانید بگوئید که انسان یار انسان است؟

بیست عکس را به نمایش می گذارند که نشان می دهد چگونه در روزگار ما انسانها انسانهای دیگر را قتل عام می کنند.

مردم فریاد می کشند :

انسان یار انسان نیست.

سومین بررسی

رهبر گروه سرایندگان خطاب به مردم :

نمایش دلکها را تماشا کنید. آنها به شما نشان خواهند داد که چگونه انسانها به یاری انسانها می آیند !

سه دلک سیرک که یکی از آنها به نام آقای اشمیت، بزرگ هیکل است، روی سکو می رود و با صدای خیلی قوی حرف می زند.

دلک شماره 1 : چه شب زیبائی، اینطور نیست آقای اشمیت ؟

دلک شماره 2 : آقای اشمیت نظر شما درباره امشب چیست ؟

آقای اشمیت : زیبائی در آن نمی بینم.

دلکک شماره 1 : نمی خواهید بنشینید آقای اشمیت ؟

دلکک شماره 2 : این هم صندلی برای آقای اشمیت، چرا چیزی نمی گوئید؟

دلکک شماره 1 : تو مگر نمی بینی که آقای اشمیت دوست دارد ماه را تماشا کند؟

دلکک شماره 2 : بگو ببینم چرا تو همیشه خایه مالی آقای اشمیت را می کنی.

دلکک شماره 1 : به این علت که او آقای اشمیت خیلی قوی هیکل است، به همین علت خایه مالی ایشان را بجا می آورم.

دلکک شماره 2 : من هم همینطور.

دلکک شماره 1 : خواهش می کنم، آقای اشمیت نزدیک ما بنشینید.

آقای اشمیت : امشب حال چندان خوبی ندارم.

دلکک شماره 1 : آقای اشمیت، پس باید شما را سرگرم کرد.

آقای اشمیت : فکر می کنم که دیگر چیزی نمی تواند من را سرگرم کند. (سکوت). نگاه کنید ببینید امشب چهره من چه رنگی ست ؟

دلکک شماره 1 : صورتی، آقای اشمیت مثل همیشه صورتی.

آقای اشمیت : شما می بینید، و من که فکر می کردم سفید رنگ پریده ام ؟

دلکک شماره 1 : عجیب است : می گوئید که فکر می کردید رنگتان پریده است ؟

هه ! در واقع وقتی اینطوری به شما نگاه می کنم، حالا باید بگویم که من هم شما را را کمی رنگ پریده می بینم.

دلکک شماره 2 : اگر بجای شما بودم می نشستم، آقای اشمیت با صورتی این چینی!

آقای اشمیت : امروز ترجیح می دهم ننشینم.

دلکک شماره 1 : نه، نه، ننشینید، به هیچ وجه ننشینید، بهتر است ایستاده بمانید.

آقای اشمیت : چرا می گوئید که باید ایستاده بمانم ؟

دلکک شماره 1 به دلکک شماره 2 : امروز نمی تواند بنشیند به این علت که اگر بنشیند شاید هرگز از جایش بلند نشود.

آقای اشمیت : خدای بزرگ !

دلکک شماره 1 : می بینی، خود او هم متوجه شده. در این شرایط، بهتر است آقای اشمیت ایستاده بمانند.

آقای اشمیت : احساس می کنم که پای چپم کمی درد می کند.

دلکک شماره 1 : خیلی درد می کند ؟

آقای اشمیت به حالت دردناک : چی ؟

دلکک شماره 1 : آیا خیلی درد می کشید ؟

آقای اشمیت : بله، همین حالا درد خیلی شدیدی حس می کنم.

دلکک شماره 2 : علتش این است که ایستاده اید.

آقای اشمیت : پس باید بنشینم ؟

دلکک شماره 1 : نه نه به هیچ وجه، به هر قیمتی شده باید از این کار اجتناب کنید.

دلکک شماره 2 : اگر پای چپ شما درد می کند، یک راه بیشتر وجود ندارد : پای چپ را از زمین بلند کنید.

آقای اشمیت : اگر فکر می کنید...

دلکک شماره 2 : البته

(دو دلکک پای چپ او را ااره می کنند.)

آقای اشمیت : خواهش می کنم یک عصا به من بدهید.

(یک عصا به او می دهند.)

دلکک شماره 1 : بسیار خوب، حالا به راحتی می ایستید آقای اشمیت ؟

آقای اشمیت : بله سمت چپ. ولی پا را باید به من بدهید، نمی خواهم آن را از دست بدهم.

دلکک شماره 1 : خواهش می کنم، اگر به ما اعتماد ندارید...

دلکک شماره 2 : می توانیم برویم..

آقای اشمیت : نه، نه، باید اینجا بمانید، حالا دیگر نمی توانم به تنهایی راه بروم.

دلک شماره 1 : این هم پای شما.

(آقای اشمیت پایش را زیر بقل می گیرد)

آقای اشمیت : ولی عصایم افتاد

دلک شماره 2 : البته عصایتان افتاد ولی پایتان را زیر بقل دارید.

(هر دو دلک می زنند زیر خنده)

آقای اشمیت : واقعاً نمی توانم ایستاده بمانم. حالا پای راستم شروع کرده به درد گرفتن.

دلک شماره 1 : قابل درک است.

آقای اشمیت : نمی خواهم بیش از آنچه ضروری ست مزاحم شما بشوم، ولی بدون عصا به سختی بتوانم تاب بیاورم.

دلک شماره 2 : بجای برداشتن عصا، می توانیم پای دیگر شما را هم اره کنیم، به این علت که شما را تا این اندازه آزار می دهد.

آقای اشمیت : بله، شاید بعد بهتر شود.

(پای دیگر او اره می کنند. آقای اشمیت از پشت می افتد)

آقای اشمیت : حالا دیگر نمی توانم از جایم بلند شوم.

دلک شماره 1 : اسفناک است، دقیقاً همان چیزی که ما می خواستیم به هر قیمتی از آن اجتناب کنیم : و حالا شما نشسته اید.

آقای اشمیت : چی ؟

دلک شماره 2 : آقای اشمیت، شما دیگر نمی توانید بلند شوید ؟

آقای اشمیت : اینرا به من نگوئید، آزارم می دهید.

دلک شماره 2 : چون که دیگر نمی توانید از جایتان بلند شوید ؟

آقای اشمیت : نمی توانید دهانتان را ببندید ؟

دلکک شماره 2 : نه، آقای اشمیت، ولی می توانیم گوش سمت چپ شما را به شکلی بیچانم و از جا در بیاورم که دیگر وقتی به شما می گویم نمی توانید بلند شوید چیزی نشنوید.

آقای اشمیت : بله، شاید اینطور که شما می گوئید بهتر باشد.

(گوش سمت چپ او را می پیچانند و از جا در می آورند.)

آقای اشمیت به دلکک شماره 1 : حالا فقط شما را می توانم بشنوم. (دلکک شماره 2 به سمت دیگر می رود). لطفاً گوشم را بدهید ! (خیلی عصبانی :) پای دوم من را هم بدهید. این طرز رفتار با یک بیمار نیست. فوراً اعضای بریده شده ام را به من برگردانید، آنها مال من هستند. (دلککها پای دوم او را زیر بقلش می گذارند و گوش او را نیز روی زانویش می گذارند). و اگر تصور کرده اید که فانتزیهایتان را می توانید روی من پیاده کنید، خیلی در... برای دستم چه اتفاقی افتاده ؟

دلکک شماره 2 : با همه خرت و پرتی که با خودتان حمل می کنید !

آقای اشمیت (می جنبد) : ها البته ! می توانید من را از شرشان آزاد کنید؟

دلکک شماره 2 : ولی می توانیم شما را کاملاً از شر دستتان آزاد کنیم، به این شکل بهتر خواهد شد.

آقای اشمیت : بله، خواهش می کنم، اگر واقعاً فکر می کنید که...

دلکک شماره 2 : مطمئناً

(دست چپ او را اره می کنند)

آقای اشمیت : از شما سپاسگذارم. شما خیلی برای من به خودتان زحمت می دهید.

دلکک شماره 1 : بفرمائید، آقای اشمیت، حالا شما همه آنچه را که به شما تعلق دارد در اختیار دارید، هیچکس نمی تواند آنها را از شما بگیرد.

(همه اعضای تن اره شده را روی زانوی آقای اشمیت می گذارند که به آنها نگاه می کند.)

آقای اشمیت : عجیبه، افکار ناخوشایندی ذهنم را بخود واداشته. خواهش می کنم (به دلکک شماره 1) یک چیز خوشایند برایم تعریف کنید.

دلکک شماره 1 : با کمال میل آقای اشمیت. می خواهید یک داستان برایتان تعریف کنم؟ دو نفر آقا از یک رستوران خارج می شوند. سر هیچی با هم با خشونت تمام مشاجره می کردند و به سوی یکدیگر پهن اسب پرتاب می کردند. یکی از آنها یک مشت پهن را در دهان دیگری گذاشت و دیگری گفت : « خوب است، همینجا نگاهشان می دارم تا پلیس برسد.»

(دلکک شماره 2 می خندد. اشمیت نمی خندد).

آقای اشمیت : داستان خوبی نیست. یک داستان خوب تعریف کنید، می توانید؟ دوباره تکرار می کنم من افکار ناخوشایندی در ذهنم دارم.

دلکک شماره 1 : متأسفم آقای اشمیت، داستان دیگری نمی دانم که برایتان تعریف کنم.

دلکک شماره 2 : ولی می توانیم سر شما را اره کنیم اگر خیلی انباشته از افکار پرت و پلاست.

آقای اشمیت : البته، مایل هستم، شاید اینطوری بمن کمک کند که از شرشان خلاص شوم.

(دلککها نصف بالائی از جمجمه او را اره می کنند).

دلکک شماره 1 : چه احساسی دارید آقای اشمیت؟ سبکتر شدید؟

آقای اشمیت : بله، خیلی سبکتر، احساس می کنم خیلی سبکتر شدم. فقط، روی سرم سرمای شدیدی احساس می کنم.

دلکک شماره 2 : با کلاهتان سرتان را بپوشانید. (فریاد می زند :) کلاه !

آقای اشمیت : ولی نمی توانم کلاه را بردارم.

دلکک شماره 2 : آیا عصایتان را می خواهید ؟

آقای اشمیت : بله، البته می خواهم. (سعی می کند با عصا کلاهش را بردارد) حالا عصایم از دستم خارج شد، نمی توانم کلاه را بردارم. خیلی سردم است.

دلکک شماره 2 : اگر کاملاً سر شما را از جا در بیاوریم؟

آقای اشمیت : نه، واقعاً نمی دانم چه کار باید کرد.

دلک شماره 2 : دقیقاً به همین علت.

(دو دلک سر اشمیت را از جا در می آورند و او به پشت می افتد.)

آقای اشمیت : هی... اینجا ! یک نفر ! دست روی پیشانیم بگذارید.

دلک شماره 1 : کجا ؟

آقای اشمیت : دستم را بگیرید.

دلک شماره 1 : کجا ؟

دلک شماره 2 : حالا خودتان را سبکتر احساس می کنید، آقای اشمیت ؟

آقای اشمیت : نه، به پشت افتاده ام روی یک تکه سنگ.

دلک شماره 2 : آه ! آقای اشمیت، نمی توانیم همه چیز را داشته باشیم.

(هر دو دلک می زنند زیر خنده. پایان قطعه دلکها.)

مردم (فریاد می زنند) :

انسان یار انسان نیست.

رهبر گروه سرایندگان :

آیا باید بالشت را پاره کنیم؟

مردم :

آری.

رهبر گروه سرایندگان :

آیا باید آب را دور بریزیم؟

مردم :

آری.

کمک مردو شده

گروه سرایندگان :

پس به آنان کمک نخواهیم کرد.

بالشت را پاره می کنیم و آب را دور می ریزیم.

(راوی بالشت را پاره می کند و آب را بیرون می ریزد.)

مردم (برای خودشان می خوانند):

بی گمان شما در بیش از یک نمونه دیده اید

که انسانها به کمک دیگران بیایند

به شیوه های متنوع. به وضعیتی که در آن هستیم بستگی دارد :

نمی توانیم از خشونت صرفنظر کنیم.

ولی پیشنهاد ما این است، با شقاوت جهان مقابله کنید

باشقاوتی بیشتر.

وضعیتی را که در آن کمک رسانی ضروری ست ترک کنید

و با چنین کاری، از درخواست کمک صرفنظر کنید.

روی کمک حساب نکنید.

امتناع از کمک رسانی مستلزم خشونت است.

دریافت کمک نیز مستلزم خشونت است.

تا وقتی که خشونت حاکم است، کمک می تواند مردود باشد.

وقتی خشونتی وجود نداشته باشد، دیگر نیازی به کمک رسانی نیست.

پس، بجای درخواست کمک، خشونت را از بین ببرید.

کمک و خشونت یک کلیت در هم تنیده شده است،
این آن چیزی ست که باید تحول یابد.

5

گفتگو برای تصمیم نهائی.

هوانوردان سقوط کرده :

برادران، ما در حال مرگ هستیم.

سه مکانیسین هواپیمای سقوط کرده :

ما می دانیم که در حال مرگ هستیم، ولی

تو، آیا به وضعیت ما آگاه هستی؟

گروه سراینندگان : خوب به ما گوش کن !

تو کاملاً خواهی مُرد.

زندگی تو از تو برکنده خواهد شد،

کارهای قهرمانی تو حذف خواهد شد،

تو برای خود به تنهائی خواهی مُرد

هیچکس به این رویداد توجهی نخواهد کرد.

سرانجام تو خواهی مُرد

و ما نیز باید بمیریم.

6

تماشای مرگ

راوی :

مرگ را تماشا کنید!

(ده عکس از مرگ در ابعاد بزرگ ظاهر می شود، سپس راوی می گوید : «دومین تماشای مرگ»، و عکس ها برای بار دوم ظاهر می شود. پس از تماشای مرگ، هوانوردان سقوط کرده شروع می کنند به فریاد زدن.)

هوانوردان :

ما نمی توانیم بمیریم.

7

خواندن متن نظریات

گروه سرایندهگان به هوانوردان سقوط کرده :

ما برای شما هیچ کاری نمی توانیم انجام دهیم.

فقط یک پیشنهاد، یک حرکت می توانیم به شما پیشنهاد کنیم.

بمیرید، ولی بیاموزید،

بیاموزید، ولی اشتباه نکنید.

چهار هوانورد سقوط کرده :

ما وقت زیادی نداریم،

چیز زیادی دیگر نمی توانیم بیاموزیم.

گروه همسرایان :

وقت اندک،

همین نیز وقت بسیاری ست

زیرا آنچه که صحیح و عادلانه است به سرعت آموخته می شود.

(راوی با کتاب پیش می آید، به سمت چهار هوانورد می رود، می نشیند و قطعاتی از کتاب را می خواند.)

راوی :

1. آن کسی که چیز را بر می گیرد آن را حفظ می کند. آن کسی که از او چیزی را بر می گیرند، او نیز آن را حفظ می کند. ولی آن کسی که چیزی را حفظ کرده، آن را از او بر خواهند گرفت.

از بین ما آن کسی که می میرد، چه چیزی را ترک می کند؟ او بیش از میز و تخت خوابش را بر جا می گذارد و ترک می کند! از بین ما آن کسی که می میرد، این را می داند : « من هر آنچه را که هست ترک می کنم، بیش از آنچه را که در اختیار دارم می بخشم.». از بین ما آن کسی که می میرد، خیابانی را که می شناسد ترک می کند ولی در عین حال خیابانی را هم که نمی شناسد ترک می کند. ثروتی را که دارد و آنی را که ندارد ترک می کند. حتا فقر را نیز ترک می کند.

2. وقتی فیلسوف دچار اختلال شدیدی شده بود، درون ماشین بزرگی نشسته بود و جای زیادی را اشغال کرده بود. نخستین کاری که کرد این بود که از ماشین پیاده شد، در دومین حرکت پالتوی خود را درآورد و در سومین حرکت روی زمین دراز کشید. به این ترتیب در کوچکترین بعد وجود خودش بر اختلال درونی غلبه کرد.

چهار هوانورد سقوط کرده از راوی می پرسند :

او بر اختلال درونی اش غلبه کرد؟

راوی :

در کوچکترین بعد وجود خودش بر اختلال درونی غلبه کرد.

چهار هوانورد سقوط کرده :

در کوچکترین بعد وجود خودش بر اختلال درونی غلبه کرد.

راوی :

3. برای تشویق فردی به مرگ، فیلسوفی که در همهٔ امور نفوذ کرده بود، او را بر آن داشت تا اموالش را ترک کند. وقتی او همه چیزش را رها کرد، تا جایی که فقط زندگی برایش باقی مانده بود. فیلسوف به او گفت « باز هم بیشتر رها کن ».

4. اگر فیلسوف بر اختلال درونی غلبه کرد، علت این بود که اختلال درونی را می شناخت، و با آن موافق بود. در نتیجه، اگر می خواهید بر مرگ غلبه کنید، باید آن را بشناسید و با آن موافق باشید. پس آن که در جستجوی توافق است به فقر اتکا می کند. و نه به چیزها! چیزها را می توانند از او بگیرند، در حالی که توافقی وجود ندارد. او به زندگی نیز اتکا نمی کند. زندگی از او گرفته خواهد شد، در حالی که توافقی وجود ندارد. و نه حتی به اندیشه ها، زیرا اندیشه ها را نیز می توانند از او بگیرند، در حالی که توافقی نیز وجود ندارد.

8

آزمون

1

گروه سرایندگان به مردم، هوانوردان سقوط کرده را به آزمون می گذارد :

گروه سرایندگان :

تا کجا اوج گرفتید؟

سه مکانیسین :

ما خیلی اوج گرفتیم.

گروه سرایندگان :

تا کجا اوج گرفتید؟

سه مکانیسین :

به ارتفاع کافی دست یافتیم.

گروه سرایندگان :

تا کجا اوج گرفتید؟

سه مکانیسین :

کمی بر فراز زمین.

رهبر گروه سرایندگان به مردم :

آنها کمی بر فراز زمین پرواز کردند.

خلبان سقوط کرده :

من خیلی اوج گرفتم.

رهبر گروه سرایندگان به مردم :

او خیلی اوج گرفته بوده.

2

گروه سرایندگان :

آیا با افتخار از شما استقبال به عمل آوردند؟

سه مکانیسین :

خیلی با افتخار از ما استقبال کردند.

گروه سرایندگان :

آیا شما را ستایش کردند؟

سه مکانیسین :

ما را ستایش کردند.

گروه سرایندگان :

آیا شما را ستایش کردند؟

سه مکانیسن :

ما را خیلی ستایش کردند.

گروه سرایندگان :

آیا شما را ستایش کردند؟

سه مکانیسن :

از ما به شکل گسترده ستایش به عمل آوردند.

رهبر گروه سرایندگان خطاب به مردم :

از آنان به شکل گسترده ستایش به عمل آوردند.

خلبان سقوط کرده :

من را به اندازه کافی ستایش نکردند.

گروه سرایندگان :

و او ا به اندازه کافی ستایش نکردند.

3

گروه سرایندگان :

شما چه کسانی هستید؟

سه مکانیسن :

ما آنانی هستیم که از اقیانوس عبور کرده ایم.

گروه سرایندگان :

چه کسانی هستید؟

سه مکانیسن :

ما چند نفر از بین شما هستیم.

گروه سرایندگان :

چه کسانی هستید؟

سه مکانیسین :

ما هیچکس نیستیم.

رهبر گروه سرایندگان خطاب به مردم :

آنان هیچکس نیستند.

خلبان سقوط کرده :

من شارل نانژسر هستم¹.

گروه سرایندگان :

او، شارل نانژسر است.

4

گروه سرایندگان :

چه کسی منتظر شماست؟

سه مکانیسین :

خیلی از مردم، فراسوی دریاها در انتظار ما هستند.

گروه سرایندگان:

چه کسی منتظر شماست؟

سه مکانیسین :

پدر و مادر در انتظار ما هستند.

¹ Charles Nungesser

شارل نانژسر خلبان فرانسوی متولد 15 مارس 1892 در 8 مه 1927 در نقطه ای نامشخص در اقیانوس اطلس در گذشت. او یکی از ماهرترین خلبانان جنگ اول جهانی و پیش از چارل لیندبرگ بر آن بود تا فاصله پاریس تا نیویورک را بر فراز اقیانوس اطلس با هواپیمایی که «پرندۀ سفید» نامیده بود بپیماید. ولی هواپیمای او پیش از رسیدن به سواحل آمریکا در اثر توفان و کمبود سوخت در نقطه ای نامعلوم سقوط کرد.

گروه سرایندگان :

چه کسی در انتظار شماست؟

سه مکانیسین :

هیچکس در انتظار ما نیست.

رهبر گروه سرایندگان خطاب به مردم :

هیچکس در انتظار آنان نیست.

5

گروه سرایندگان :

پس بگوئید، وقتی شما می میرید چه کسی می میرد؟

سه مکانیسین :

آن کسانی که خیلی ستایش شده اند.

گروه سرایندگان :

وقتی شما می میرید چه کسی می میرد؟

سه مکانیسین :

آنانی که کمی بر فراز زمین پرواز کردند.

گروه سرایندگان :

وقتی شما می میرید چه کسی می میرد؟

سه مکانیسین :

آنانی که هیچکس در انتظارشان نیست.

گروه سرایندگان :

وقتی شما می میرید چه کسی می میرد؟

سه مکانیسین :

هیچکس.

گروه سراینندگان :

حالا می دانید :

هیچکس

نمی میرد وقتی شما می میرید.

حالا آنان به کوچکترین بُعد خودشان پیوسته اند.

خلبان سقوط کرده :

ولی من با پرواز

به بزرگترین بُعد خودم دست یافتم.

وقتی اوج می گرفتم، هیچکس

بالتر از من پرواز نکرده بود.

به اندازه کافی به من تبریک نگفتند،

به اندازه کافی نمی توانند به من تبریک بگویند.

من برای هیچ چیز و برای هیچکس پرواز کردم،

من برای پرواز پرواز کردم،

هیچکس منتظر من نیست،

من برای پیوستن به شما پرواز نکردم،

من برای گریز از شما پرواز کردم،

من هرگز نمی میرم.

9

افتخار و سلب مالکیت

گروه سرایندگان :

و حالا

نتیجه تلاشهایتان را نشان دهید.

زیرا فقط نتیجه است که واقعیت دارد.

موتور، بالها و بدنه هواپیما را بدهید،

همه آن چیزهایی که به تو اجازه پرواز داده

و آن را ساخته اید

همه آنها را رها کنید!

خلبان سقوط کرده :

من آنها را رها نمی کنم.

هواپیمای بدون خلبان چه معنائی دارد؟

رهبر گروه سرایندگان :

این را از اینجا بردارید!

(چهار نفر، سه مکانیسین و خلبان سقوط کرده هواپیما را به طرف دیگر سکو می برند.

گروه سرایندگان، طی سلب مالکیت از مردان سقوط کرده تجلیل به عمل می آورند :

برخیزید، خلبانان، شما قوانین زمینی را تحول بخشیده اید.

هزار سال هیچ چیزی از آسمان به زمین فرود نیامده بود

بجز پرندگان.

هیچ سنگ نوشته ای، هر چند قدیمی

که گواه بر پرواز انسان در آسمان باشد وجود ندارد.

ولی شما، شما پرواز کردید،

در پایان دومین هزاره دوران ما.

(سه مکانیسم با انگشت خلبان سقوط کرده را نشان می دهند) :

این چیست؟ نگاه کنید!

رهبر گروه سرایندگان :

به زمزمه بخوانید : «کاملاً تشخیص ناپذیر» است

گروه سرایندگان به دور خلبان سقوط کرده جمع می شوند :

کاملاً تشخیص ناپذیر است

که اکنون این چهره بین او و ما به دنیا آمده،

زیرا نیازی که او به ما داشته

و نیازی که ما به او داشتیم

او را چنین ساخته است.

رهبر گروه سرایندگان :

این مرد

که عملکرد خاصی داشته

مهم نیست که این عملکرد قصب شده باشد

آنچه را که نیاز داشت از ما گرفت، ولی از اعطای آنچه ما نیاز داشتیم امتناع کرد.

به همین علت چهره او با عملکردش خاموش شد :

یک چهره بیشتر نداشت !

(چهار نفر از اعضای گروه سرایندگان بی آنکه او را بحساب بیاورند بین خودشان حرف

می زنند.)

اولی :

اگر او وجود داشته.

دومی :

وجود داشته!

اولی :

که بوده است؟

دومی :

او هیچکس نبوده است.

سومی :

در صورتی که کسی بوده است.

چهارمی :

او هیچکس نبوده است.

سومی :

برای دیدن او چه باید کرد؟

چهارمی :

به او باید کار بدهیم.

چهار نفر با هم :

با فراخواندنش، او را می آفرینیم.

کسی که او را متحول می کند به او هستی می بخشد.

کسی که به او نیازمند است او را می شناسد.

کسی که از او استفاده می کند او را بزرگ می کند.

دومی :

با وجود این، او هیچکس نیست.

گروه سرایندگان، با مردم :

آن کسی که بی هیچ عملکردی در اینجا بر خاک افتاده
از این پس هیچ شباهتی به انسان ندارد.

بمیر، تو که دیگر انسان نیستی!
خلبان سقوط کرده :

نمی توانم بمیرم.

مکانیسی ها سقوط کرده :

ای انسان، تو که از جریان چیزها² به بیرون پرتاب شده ای.
ای انسان، تو هرگز در جریان نبوده ای.
تو خیلی بزرگ هستی، تو خیلی ثروتمند هستی.
تو خیلی خاص هستی،
به همین علت نمی توانی بمیری.

گروه سرایندگان :

ولی
حتا آن کسی که نمی تواند بمیرد
می میرد
آن کسی که نمی تواند شنا کند
شنا می کند.

² The Way Things Go

10

اخراج.

گروه سراینندگان :

یکی از بین ما

با چهره، بدن و اندیشه کاملاً مشابه ما،

باید ما را ترک کند، زیرا

امشب، نشانی بر او نهاده شده، و

از همین بامداد دهانش گندیده،

بدنش تجزیه شده، چهره اش که در گذشته آشنا بود برایمان بیگانه می شود.

انسان، حرف بزن، ما منتظر شنیدن صدای تو هستیم

در جایگاه همیشگی تو. حرف بزن!

او حرف نمی زند. صدایش شنیده نمی شود.

نلرز، انسان، زیرا

حالا تو باید بروی. به سرعت برو!

به پشت سر نگاه نکن، برو

دور از ما.

(خواننده ای که نقش خلبان سقوط کرده را بازی می کند سکو را ترک می کند.)

11

توافق

گروه سراینندگان خطاب به سه مکانیسن سقوط کرده :

ولی شما که با جریان چیزها موافق هستید
به نیستی بازگردید.

مانند نمک در آب حل نشوید، ولی بر عکس
سرتان را بلند کنید.

مرگتان را بمیرید

همانگونه که برای خلق اثرتان کوشیده اید،

به انقلاب تحقق ببخشید.

یعنی، در هنگام مرگ

با مرگ همگام نشوید.

مأموریتی را که ما به شما می سپاریم بپذیرید :

هواپیمای ما را دوباره بسازید.

دست به کار شوید!

تا این بار برای ما پرواز کنید

در جایی که ما به شما نیاز داریم

در ساعتی که ضروری ست. زیرا

شما،

ما از شما دعوت می کنیم که با ما همگام شوید، و با ما

نه فقط یکی از قوانین زمینی، بلکه قانون بنیادین را دگرگون کنیم.

توافق برای اینکه هر چیزی باید دگرگون شود،

جهان و بشریت

و پیش از همه بی نظمی

طبقات انسانها، زیرا بشریت به دو بخش تقسیم شده است :

بهره کنشی و ناآگاهی.

مکانیسمین های سقوط کرده :

ما برای دگرگون کردن چیزها موافق هستیم.

گروه سرایندگان :

و ما از شما می خواهیم

موتور ما را دگرگون و تکمیل کنید،

امنیت و سرعت آن را نیز افزایش دهید.

و باشد تا سرعت همیشه فزاینده تر، هدف از پرواز را از یادمان نبرد.

مکانیسمین های سقوط کرده :

ما موتور، امنیت و سرعت را تکمیل خواهیم کرد.

گروه سرایندگان :

آنها را رها کنید!

رهبر گروه سرایندگان :

به پیش !

گروه سرایندگان :

وقتی جهان را تکمیل می کنید،

این جهان تکمیل شده را تکمیل کنید.

آن را رها کنید!

رهبر گروه سرایندگان :

به پیش !

وقتی جهان را طرحی نو در می اندازید حقیقت را تکمیل کرده اید،

این حقیقت تکمیل شده را تکمیل کنید.

آن را رها کنید!

رهبر گروه سرایندگان :

به پیش !

گروه سرایندگان :

وقتی حقیقت را تکمیل کردید بشریت را دگرگون کرده اید،

این بشریت دگرگون شده را دگرگون کنید.

آن را رها کنید !

رهبر گروه سرایندگان :

به پیش !

گروه سرایندگان :

با دگرگون کردن جهان، خودتان را دگرگون کنید!

رها کردن خودتان را بیاموزید!

رهبر گروه سرایندگان :

به پیش !

دربارهٔ نمایشنامهٔ آموزشی «اهمیت موافق بودن»

حمید محوی

پیشگفتار

پیش از این همراه با نمایشنامهٔ «پرواز بر فراز اقیانوس» بخشی از کار پژوهشی ام را که در اکتبر 1993 در دانشگاه پاریس 8 نوشته بودم بفرسی ترجمه و منتشر کردم، در اینجا نیز بخش دیگری از همان متن را که به بررسی نمایشنامهٔ «اهمیت موافق بودن» مربوط می شود به انضمام مطالب دیگر منتشر می کنم.

در ادامهٔ توضیحات خودم دربارهٔ نمایشنامهٔ آموزشی «اهمیت موافق بودن» به دو نکته اشاره خواهم داشت، ابتدا دربارهٔ تیتیر نمایشنامهٔ آموزشی «پرواز بر فراز اقیانوس»، و سپس به نکاتی چند دربارهٔ مقاله ای زیر عنوان «بن مایه های دینی در نمایشنامه های آموزشی برتولت برشت»³ نوشته هانس تی یس لهماستاد مطالعات دراماتیک در آلمان خواهم پرداخت که حسن پیر نجم الدین آن را بفرسی ترجمه کرده است. علاوه بر این برای گسترش همین بحث و در عین حال در پاسخ به ترجمهٔ حسن پیر نجم الدین، من نیز دو بخش از یک پژوهش دانشگاهی زیر عنوان «سیر تحول سیاسی برتولت برشت از سال 1913 تا 1933» نوشتهٔ پژوهشگر فرانسوی فرد فیشتباک⁴ را بفرسی ترجمه کرده و ضمیمه می کنم. البته این بخشهای ترجمه شده بفرسی در اینجا تنها برای پاسخ به نظریات هانس تی یس لهماست نیست بلکه برای گسترش بحث دربارهٔ نمایشنامه های آموزشی خیلی مفید خواهد بود به ویژه به این علت که فیشتباک به منابع و آرشیو برتولت برشت به زبان آلمانی دسترسی داشته و از نایاب ترین بررسی ها دربارهٔ برتولت برشت به زبان فرانسه است.

³ این مقاله را می توانید با استفاده از عنوان آن در گوگل از پرتال جامع علوم انسانی دانلود کنید

⁴ Fred Fischbach. L'Evolution politique de Bertolt Brecht de 1913 à 1933. PUL. 1976. P.162. Note 136

فرد فیشتباک . سیر تحول سیاسی برتولت برشت از سال 1913 تا 1933. انتشارات دانشگاهی لیل.

دیالکتیک پیروزی فنی و شکست فنی⁵

برشت کمی بعد از «پرواز بر فراز اقیانوس»، دومین نمایشنامه آموزشی را با همان مضمون به نگارش درآورد: «اهمیت موافق بودن». این نمایشنامه شامل 11 بخش و هر بخش مانند نمایشنامه پیشین تیتراژ مشخصی دارد. بر اساس بررسی اوان⁶: «به تاریخ 28 ژوئیه 1929 در بادن بادن بر اساس یک قطعه آهنگ از پل هاندمیت⁷ به روی صحنه آمد، ابتدا با همان مضمون نمایشنامه پیشین، ولی با لحن خیلی متفاوت که از بسیاری جهات شگفت آور بود. نمایشنامه مسئله بسیار حساسی را مطرح می کند: چهار هوانورد، یک خلبان و سه مکانیسین در تلاش برای عبور از اقیانوس اطلس سقوط می کنند. آنان به کمک نیازمندان و در خطر مرگ به سر می برند. درخواست می کنند که برایشان آب و بالشت بیاورند.

در اینجا، درخواست کمک در جایگاه موضوعی فلسفی به شکل نمادینه به حالت تعلیق در می آید. آیا به کمک آنان پاسخ خواهند گفت، آری یا نه؟ این پرسشی ست که گروه سرایندگان مطرح می کند.

در نخستین نمایشنامه آموزشی، اگر موضوع به تجلیل از پیروزی فنی یا پیروزی انسان بر طبیعت مربوط می شد، این بار موضوع به سقوط هواپیما یعنی یک شکست فنی و نتایج آن برای انسانها مطرح می شود.

آنانی که آثار برتولت برشت را مورد بررسی قرار داده اند غالباً به این موضوع توجه نشان داده اند که چگونه هنرمند، برتولت برشت باورهای سیاسی و اجتماعی خود را در آثارش منعکس می کند. ابتدا شیفتگی در برابر پیشرفتهای فنی و سپس آرزومندی برای پیشرفتهای بیشتر، ولی در عین حال آنچه در «اهمیت موافق بودن» زیر سؤال می رود، مناسبات بین فرد و جامعه است. پیشرفت فنی باید در خدمت همگان قرار گیرد، و برای پاسخگوئی به نیازهای جمعی و نه هرگز برای نفع شخصی.

درباره نمایشنامه آموزشی در جایگاه الگو

و اشتباه آموزنده فدریک اوان

⁵ برگرفته از «نمایشنامه آموزشی. برتولت برشت/هاینر مولر. حمید محوی. دانشگاه پاریس 8، به مدیریت فیلیپ ایورنل. اکتبر 1993

⁶ Frédéric Ewen. Bertholt Brecht – Sa vie, sont art, son temps, seuil 1989.

⁷ Paul Hindemith

نتیجه گیری فدरिक اون⁸ دربارهٔ این نمایشنامه آموزنده است، به این علت که حاوی اشتباهی ست که می تواند عمومیت داشته باشد، او می گوید :

«در پارادایمی که برشت به ما عرضه می کند، در جهان ما شخصیت یک عنصر بی فایده معرفی می شود. ولی اثبات این امر تا جایی پیش می رود که کوچکترین کمک به انسانی که نیازمند آن است، به این دلیل که فردگرا بوده، ممنوع اعلام می شود... برشت درک نکرده بود که آنچه حائز اهمیت است، از بین رفتن «من» نیست بلکه از بین رفتن برخی اشکال «من» است، و راه حل نهائی در اعتلا و گسترش «من» تا دست یابی به نقطه ای است که بتواند به ضرورت تشکیل مناسبات سازنده با «من» های دیگر را درک کند.»

چنین تعبیری از رویکرد برشت به این دلیل است که فدरिक اون نمایشنامه آموزشی را در جایگاه الگو ندیده می گیرد، به ویژه از این رو که متن نمایشنامه یک داده دائمی و کاملاً مشخص نیست. برتولت برشت خلاف آنچه فدरिक اون می گوید، موضوع را دریافته و مشخصاً «من جامعه گریز» را هدف می گیرد.

موضوع مدد رسانی

در جهان واقعی، وقتی هواپیمائی سقوط می کند، فوراً امداد با تجهیزات در محل سانحه حاضر می شود و از بازماندگان سانحه نمی پرسند شما به چه هدفی سوار این هواپیما شدید. نمایشنامه آموزشی از دیدگاه برشت این فرصت را فراهم می آورد تا به شکل نمادینه پدیده مدد رسانی در وضعیت کلی زیر سؤال برود. در اینجا گروه بازیگران در جایگاه پژوهشگر اجتماعی روی موضوع مدد رسانی از طریق متن و فراسوی متن آن را به عنوان موضوع مرکزی خودشان انتخاب می کنند.

یادآوری می کنیم که موضوع مدد رسانی، آیا انسان یار انسان است، در سومین نمایشنامه آموزشی نیز مطرح می شود، بگونه ای که می توانیم « اهمیت موافق بودن » را پیش زمینه یا پیشگفتاری بر آن تلقی کنیم. با این وجود همین موضوع در نمایشنامه آموزشی «استثناء و قاعده» به شکل عمیقتری مطرح می شود.

⁸ Frédéric Ewen. Bertholt Brecht – Sa vie, sont art, son temps, seuil 1989.

دربارهٔ تیترا نمایشنامهٔ آموزشی «پرواز بر فراز اقیانوس»

برای تکمیل توضیحاتم دربارهٔ «پرواز بر فراز اقیانوس» مطلبی را دربارهٔ تیترا آن باید اضافه کنم یعنی تیترا نخستین نمایشنامهٔ آموزشی که پیش از این منتشر کردم. تیترا این نمایشنامه به نام خلبانی که با هواپیمایش اقیانوس اطلس را پیموده بود، برای جشنوارهٔ موسیقی بادن بادن ژوئیهٔ 1929 «پرواز لیندبرگ ها» (لیندبرگ به شکل جمع) نامیده شده بود.

«در دسامبر 1949، در اشتوتگارت،⁹ Süddeutscher Rundfunk برای پخش «پرواز لیندبرگ ها» از برشت درخواست اجازه می کند. برشت در نامه ای به تاریخ 3 ژانویه 1950 پاسخ می گوید که به دلیل رفتار و تمایلات فاشیستی لیندبرگ تیترا این نمایشنامه باید تصحیح شود و به این ترتیب «پرواز لیندبرگ ها» به «پرواز بر فراز اقیانوس» و در هر کجائی که «لیندبرگ ها» در متن دیده می شد به «هوانوردان» یا «خلبانان» تغییر می کند»¹⁰



www.alamy.com - E1CWJ7

⁹ نام یک رادیو که امروز دیگر وجود ندارد. بر اساس ویکیپدیا در سال 1998 در یک رادیوی دیگر به نام Südwestrundfunk (SWR) ادغام شده است.

¹⁰ Fred Fischbach. L'Évolution politique de Bertolt Brecht de 1913 à 1933. PUL. 1976. P.162. Note 136
فرد فیشبک . سیر تحول سیاسی برتولت برشت از سال 1913 تا 1933. انتشارات دانشگاهی لیل.

هرمن گورینگ مدالی به نام آدولف هیتلر به چارل لیندبرگ هدیه می کند. عکس به تاریخ 28 ژوئیه 1936 گرفته شده است.

درباره «بن مایه های دینی در نمایشنامه های آموزشی برتولت برشت» نوشته هانس تی یس لهمان استاد مطالعات دراماتیک در آلمان به ترجمه حسن پیر نجم الدین

باید بگویم که بی دلیل نبوده است که این استاد دانشگاه ایرانی رفته و بقول معروف بین پیغمبرها جرجیس را انتخاب کرده و به استناد مقاله هانس تی یس لهمان به این نتیجه رسیده است که نمایشنامه آموزشی نسبتی با عشاء ربانی در سنت کلیسائی دارد و با انگیزه جستجوی «نقش مایه قدرتمندی از معنویت دینی» در «تأثر مدرن اروپائی دهه های اخیر» روی ترجمه آن به زبان فارسی نیز پافشاری کرده است.

پس از خواندن بخشی از این مقاله که واقعاً برای من بی شباهت به شکنجه روانی نبود، سعی کردم ببینم این استاد ایرانی کیست (به این علت که نمی توانستم درباره خود نویسنده کسب اطلاع کنم چون که زبان آلمانی نمی دانم)، و خیلی زود از سایت «نوریاب» که ویژه علوم اسلامی است سر درآوردم.

پیش از این سروکارم به روانشناسی اسلامی افتاده بود... بطور کلی گویا در ایران جریانی در دانشگاه ها براه افتاده تا برای هر علمی و خاصه علوم انسانی یک معادل اسلامی پیدا کنند. (همانگونه که برخی از شخصیت های رسانه ای اسلام در ایران مانند حسن عباسی سعی می کنند ساخت ساز، انسجام، فرهنگ، هست و نیست و علت وجودی ایرانیان امروز را به حضور امامزاده ها در ایران گره بزنند). مثل این است که ما بخواهیم از گاو نر شیر بدوشیم، روشن است که چنین کاری ممکن نیست و غالباً به نتایج انحرافی می انجامد¹¹. علم و دین دو مقوله کاملاً متفاوت و متضاد هستند، بی گمان دین به قطب نما توجه نشان می دهد ولی فقط برای پیدا کردن جهت قبله. علم خوب و شایسته است تا جایی که ما را به خدا نزدیک کند و جالب اینجاست که علم حتماً باید ما را به خدا نزدیک کند ولی نمی توانیم بگوئیم که علم موجب اعتلای دین می شود، چون که از دیدگاه دین و دین داران متعالی تر از دین وجود ندارد، ولی علم می تواند در حد دین اعتلا یابد در غیر این صورت علم نخواهد بود. علم باید علم توحیدی باشد. و دقیقاً روی همین نقطه است که می توانیم توقف شناخت و سپس

¹¹ درباره نتایج انحرافی روانشناسی اسلامی مراجعه کنید به پاورقی شماره 1 و 2 در مقاله «ناجیان جهان و عقده طرد شدگی. بتمن، سوپرمن، ژوکر، دراکولا، زال، رستم، سهراب، موسی، مسیح، محمد...». با استفاده از گوگل جستجو کنید.

پیشرفت را مشاهده کنیم. علم حتماً باید منطبق بر شناخت دینی (بخوانید شبه شناخت) شود. با این حساب که همه چیز در کتاب آسمانی گفته شده و هیچ کشف و اختراعی نیست که موجب شگفتی مؤمنین شود... این بحث غم انگیز را بحال خود رها می کنیم.

درباره مقاله مورد نظر ما در اینجا، آنانی که درباره نمایشنامه های آموزشی در اینترنت جستجو می کنند، به احتمال خیلی قوی آن را پیدا خواهند کرد، ولی من در اینجا به این پژوهندگان احتمالی هشدار می دهم که این مقاله سرا پا اشتباه است و این استاد آلمانی چیزی از برتولت برشت درک نکرده است، و فقط می تواند نمونه ای از درک اشتباه از نظریه نمایشنامه آموزشی و برداشت اشتباه از این دسته از آثار نمایشی برتولت برشت باشد.

در اینجا به یکی دو مورد اشاره خواهم داشت و سپس چند برگ از یک پژوهش دانشگاهی ارزشمند نوشته فرد فیشباک¹² را برای روشنتر کردن مطالب ترجمه می کنم.

در بخش 2، چنین می گوید: «... نمایش را به اعمالی چون دعا، مراسم ترحیم و عشاء ربانی نزدیک می کند... زیرا نمایش هم نمایانند است، البته برای آنان که انجامش می دهند، نه برای مخاطبان علاقمند به زیبایی شناسی، «مخاطبان» مراسمی نمادین، مخاطبان اشکال مذهبی تئاتر دغدغه زیبایی شناسانه ندارد، بلکه خود شرکت کننده اند، آنان نیز در کنش پرستش دخیل اند.»

ولی تفاوت بین عشاء ربانی و نمایشنامه آموزشی در حله نخست مربوط است به متن مراسم مذهبی که همیشه با جملات ثابتی تکرار می شود و با پیش فرض ها و اعتقادات از پیش تعیین شده، در حالی که متن نمایشنامه آموزشی صرفاً به عنوان الگوی اولیه مطرح بوده و می تواند در تمرین نمایشنامه تغییر کند. در مراسم دینی شرکت کنندگان به اصول یگانه و از پیش تعیین شده و جهان فرا زمینی اعتقاد دارند (گرچه بقول مارکس « مذهب نه در آسمان بلکه روی زمین زندگی می کند»¹³، در حالی که نمایشنامه های آموزشی بیشتر به عنوان تمرین فکری مطرح می باشد. در «پرواز بر فراز اقیانوس» موضوع پیروزی فنی و تسلط انسان بر طبیعت مطرح

¹² Fred Fischbach. L'Evolution politique de Bertolt Brecht de 1913 à 1933. PUL. 1976. P.162. Note 136

فرد فیشباک . سیر تحول سیاسی برتولت برشت از سال 1913 تا 1933. انتشارات دانشگاهی لیل. این پژوهشگر فرانسوی به دلیل دسترسی به منابع دست اول به زبان آلمانی، هوشمندی روش شناسانه و درک صحیح از کار برتولت برشت کار بسیار ارزشمندی به زبان فرانسه انجام داده

¹³ Marx, Engels. SUR LA RELIGION. Editions Sociales, Paris 1972.p 7

می شود، پیروزی در زمینه ای که هیچ سابقه پیروزمندانه نداشت. ولی پیروزی فنی به تنهایی کافی نیست و برتولت برشت در پایان می گوید :

«بی آنکه فراموش کنیم که چه کاری هنوز ممکن خواهد بود

این گزارش برای دستیابی به چنین اهدافی عرضه می شود.»

به این معنا که پیروزی فنی فقط می تواند به عنوان زمینه پیروزی های بعدی مطرح باشد و « دستیابی به چنین اهدافی » یعنی همان کاری که هنوز بر جامانده یعنی آرزویی که هنوز اتوپی بنظر می رسد، و یعنی دستیابی به جامعه سوسیالیستی. در «اهمیت موافق بودن» هواپیما سقوط می کند، و به نوعی پیروزی فنی زیر سؤال می رود. پیروزی های فنی همه فناپذیرند و بیاد آن را رها کنیم و به پیروزی های فنی جدید تری دست یابیم. با این حساب که پیروزی های فنی فقط در شرایط حل تضاد اصلی اجتماعی می تواند پیروزی واقعی باشد، ولی نه در مفهومی که هانس تی یس لهما از برتولت برشت درک کرده است خصوصاً می گوید «حتا در بزرگترین پیشرفتهای بشری محکوم می کند، مباحثات و توفیق شخصی را به دیده تردید می نگرد...»

برداشت نویسنده از نظریات برتولت برشت کاملاً اشتباه است. ابتدا باید دانست که برتولت برشت کمونیست است (و یا سعی می کند کمونیست باشد) و هرگز هدفش نفی توفیق شخصی نبوده، بلکه پافشاری برشت روی وجهه اجتماعی کار در جهان ماست و اینکه یک عده نیروهای مولد یعنی نیروی کارگران ماهر و ابزارکارها یعنی ماشین و کارخانه را به ملک خصوصی خودشان تبدیل نکنند.

و یا وقتی که هانس تی یس لهما می گوید : « بشر دقیقاً در تلاش و به خاطر کوشش برای از میان برداشتن ریشه ای تمام محدودیتها و موانع بر سر راه دستاوردهای ناب انسانی و استیلا بر نیروهای طبیعت و بر سرنوشت است که با شکست، فاجعه، فروشکنی، انقطاع، سقوط و تناقض حل ناشدنی روبرو می شود.»

نویسنده به دیالکتیک دو نمایشنامه «پرواز بر فراز اقیانوس» و « اهمیت موافق بودن» یعنی پیروزی فنی در نمایشنامه اولی و شکست فنی در نمایشنامه دوم توجهی ندارد.

و همان گونه که در بالا اشاره کردم، پیروزی ها در سیر تکاملی ست که اهمیت خود را باز می یابد. و تناقضی که نویسنده به آن اشاره می کند، به هیچ عنوان به شکست

فنی محدود نمی شود بلکه تناقض به همان کاری مربوط است که بر جامانده، یعنی عبور از تناقضات جامعه طبقاتی و سرمایه داری.

و دربارهٔ زیبایی شناسی وقتی همان می گوید « نه برای مخاطبان علاقمند به زیبایی شناسی، «مخاطبان» مراسمی نمادین، مخاطبان اشکال مذهبی تئاتر دغدغهٔ زیبایی شناسانه ندارد...» فقط به این علت است که او از زیبایی شناسی برتولت برشت بی اطلاع است. زیبایی شناسی نزد برتولت برشت مانند هر هنرمند اصیل دیگری به شناخت و عملکرد اجتماعی (بخوانید عملکرد پدرا نه) در راستای منافع توده ها و با تحقق والاگرائی تعریف می شود. زیبایی شناسی برتولت برشتی می خواهد کارگاهی باشد برای انسان تا سرنوشت خود را آگاهانه و با بهره برداری از شناخت بدست بگیرد. و چنین شناختی مانند شبه شناخت در دین و مذهب مقوله ای ثابت و داده ای متوقف شده نیست، و پیوسته در روندی گسترش یابنده تحول پذیر است. گرچه دین نیز همگام با منافع طبقات حاکم و مناسبات تولیدی تحول می باید ولی تحولات دینی خیلی به کندی صورت می گیرد، برای این موضوع کافی ست یادآوری کنیم که واتیکان تنها در اواخر قرن گذشته کشف گالیله را به رسمیت شناخت، در حالی که اسلام هنوز نظام برده داری را نفی نکرده است.

من موقتاً از ادامهٔ بحث دربارهٔ مقالهٔ هانس تی یس همان صرفنظر می کنم ولی برای روشنتر بیان کردن نظریات برشت در کنتراست با برداشت همان دو بخش از صفحات پژوهش ارزشمند فرد فیشباک¹⁴ را برای این گسترش این بحث مناسب و ضروری می دانم: زیر عنوان « آمریکا گرائی - پایان یک اسطوره » که می تواند پاسخی باشد به بحث همان و موضوع پیروزی و شکست فن آوری، صعود و سقوط هواپیما در دو نمایشنامهٔ آموزشی، و دومین بخش زیر عنوان « نخستین نمایشنامه های آموزشی - نقد دین». در اینجا توجه خوانندگان را به این دو بخش که در ذیل بفارسی ترجمه کرده ام جلب می کنم.

¹⁴ به پاورقی شماره 6 مراجعه کنید

فرد فیشباک

سیر تحول سیاسی برتولت برشت از 1913 تا 1933

آمریکا گرایی - پایان یک اسطوره¹⁵

اسطوره آنگلساکسون پس از جنگ اول جهانی پا به عرصه وجود گذاشت و گسترش یافت. در ادامه گفته های مارکس، بی گمان اشتباه نیست تا بگوئیم که نظریات حاکم همان نظریات کشورهای حاکم است.

نویسنده هانس یواشیم¹⁶ می گوید، «ما الگوی آمریکا را پی گیری می کردیم. آمریکا فکر خوبی بود، کشور آینده بود... مدتهای مدید جلوه گاه های فن آوری های افتخار آمیز برای ما به شکل تانک، مین، گاز سمی برای تخریب زندگی انسانها ظاهر شده بود. در آمریکا فن آوری ها به خدمت بشریت درآمده بود. بذل توجهی که برای آسانسور، ایستگاه های فرستنده، جاز نشان می دادند یک ارزش روز و در حال گسترش بود. [اسطوره آنگلساکسون] را همه بدان اعتراف داشتند و به نوعی خاص گواه بر تحول شمشیر به تیغ گاو آهن، مخالف اسب ولی خواهان اسب بخار، و بر آن بود که تمدن به موضوع شهروندان تبدیل شود. رفتار ما در رابطه با آمریکا یک موضع گیری بود»¹⁷.

جای شگفتی نیست که نویسنده ها و شاعران نسبت به این اسطوره حساسیت پیدا کرده بودند. جان ویلت¹⁸ قطعه ای شعر از مهرینگ¹⁹ به نقل می آورد که در سال 1921 نوشته شده است :

« I want to be home in Dixi

And cowboys rings

¹⁵ Fred Fischbach. « L'américanisme – La fin d'un mythe ». In L'évolution politique de Bertolt Brecht de 1913 à 1933. Publication de l'Université de Lille III, 1976. pp. 79-82

¹⁶ Hans A. Joachim

¹⁷ Schumacher Ernest : Die dramatischen Versuche Bertolt Brechts 118 – 1933, PP. 141-142

¹⁸ John Willett

²⁴ ژوئن 1917- 20 اوت 2002، نویسنده، جان ویلت در دوران جنگ دوم جهانی در سرویس اطلاعاتی در شمال آفریقا خدمت می کرد، دوستدار آثار برتولت برشت بود و پس از پایان جنگ دوم جهانی با او دوست شد و تعدادی از آثار او را به انگلیسی ترجمه کرد. طنذگی گالیله، ننه لاور و فرزندانش، اسنان خوب سچوان، صعود مقاومت ناپذیر آرتور اوئی.

¹⁹ Walter Mehring

متولد 29 آوریل 1896 در برلن، مرگ در تاریخ 6 اکتبر 1981 در زوریخ، نویسنده آلمانی از مهمترین نویسندگان جمهوری وایمار. در دوران رایش سوم محکوم شد و به همین علت مجبور شد فرار کند.

Bei echten drinks

My darling girl schenk ein und mix sie»²⁰

«می خواهم در خانه در دیکسی²¹ باشم

با انگشتی های کابوی ها

با نوشیدنی های واقعی

محبوب من برایم نوشیدنی بیار و مخلوطشان کن.»

به همین گونه می توانیم از کوکتو، لورکا، مایاکوفسکی یاد کنیم. برخی شاعران حتا تا تغییر نام خود پیش رفتند : والتر مهرینگ Walter Mehring خود را والت مرین Walt Merin نامید، برتولت برشت Bertolt Brecht نامش را به برت برشت Bert Brecht تغییر داد.

درباره برشت می توانیم بگوئیم که او اسطوره را تا درون آثار و حتا زندگی اش منتقل کرد. انگیزه برای آمریکا در سالهای ناامیدی و جستجو به آثار او راه یافت. در سال 1920 می نویسد :

« ای کشور مرده های پوکیده

شرم خاطرات را خفه می کند

و در جوانی

در امان از بزهکاری تو

آمریکا بیدار می شود»²²

بعداً در سال 1929 به یاد خواهد آورد :

« ما نیز سعی می کردیم حرکاتمان را کنترل کنیم

²⁰ Walter Mehring : « Das Katzenbrevier », Munich 1921, cité par John Willett : « Das theatre Bertolt Brecht. Eine Betrachtung » Rowohlt 1964, p.62.

چنانکه می بینیم متن شعر مخلوط است از جملات انگلیسی و آلمانی

²¹ Dixi باید نام یک مکان باشد

²² « Allemagne, o blonde, blème ... » Trad. « Ppèmes, L'Arche, paris 1965, t ;2, p.64

به آرامی دستهایمان در جیبمان فرو می بردیم

و روی صندلی می نشستیم (گوئی برای ابد) و به کندی از روی آن بر می خاستیم.

...بدینگونه از چهره ای مشهور تقلید می کردیم که گوئی سرنوشتش حاکمیت بر جهان و ضامن پیشرفت آن بود.²³

این تمدن روی جاز²⁴، ورزش و فن آوری بنیانگذاری شده است :

« با صدای زنانی که از گرامافون برمی خاست !...

...مخترعانشان : کاراترینها ! قطارها : سریعترین...

و همه چیزی گوئی باید هزار سال دوام بیاورد...»²⁵

جریان یا جنبش عینیت نوین²⁶ فقط در این وادی می تواند تعریف شود. با وجود این همان گونه که دیدیم برتولت برشت مدت زیادی در شوق زدگی آنانی که در فن آوریهای [نوین] ابزاری برای رهایی بشریت می دیدند ماندگار نشد. عقلانیت گرائی موجب حذف تضادهای طبقاتی نشد بلکه موجب تشدید آن شد. سرانجام، « عینیت نوین » در خدمت طبقه حاکم در می آید. برشت به زودی خواهد نوشت : « عینیت نوین ارتجاعی ست»²⁷، و شعر او زیر عنوان «هفتصد روشنفکر یک چاه نفت را ستایش می کنند»²⁸ حاکی از محکوم کردن قطعی این جریان [فکری] است.

در اثر برشت آمریکائیسیم ابتدا یک منحنی بالا رونده را می پیماید. اوج این رویکرد با طرح نمایشنامه «دان دریو»²⁹ (1924)، سپس این موضع گیری بیش از پیش شکل اعتراضی بخود گرفت. « آدم آدم است » جامعه مدرن فنی را به محاکمه می کشد. این محاکمه به عرصه انتقاد از جامعه آمریکا و سرمایه داری تبدیل می شود، ابتدا با عبور

²³ Gloire éteinte de la gigantesque cité de New York », Trad. « Poème », L'Arche, Paris 1966, t.3, pp. 80-81

²⁴ موسیقی جاز Jazz

²⁵ Ibid. pp. 79-82

²⁶ Nouvelle Objectivité (New Objectivity)

عینیت نوین جریان هنری ست که بین سالهای 1918 و 1933 در آلمان در واکنش به اکسپرسیونیسم گسترش یافت. این جریان کارکردهای عینی و عملی را در مواجهه با جهان به جای نگرش فیلسوف مابانه و ایده آلیستی برجسته می کرد. عینیت نوین (نول ابژکتیویته) در شهر بزرگ آلمان بسیاری از هنرمندان و روشنفکران را جذب کرد که غالباً دادنیست بودند و قویاً به مسئولیت سیاسی و وظیفه آگاهانه و نقش اعتراضی خود پی برده بودند. (برگرفته از ویکیپدیای فارسی و فرانسه)

²⁷ SzTh 1, p. 136 (1928)

²⁸ « Simplizissimus » du 11.II. 1929 – Trad. « Poèmes », éd. L'Ache, Paris 1966, t. 8, pp. 86-87.

²⁹ Dan Drew باید نام یک شخصیت نمایشی باشد

از نمایشنامه « پایان خوش »³⁰ و سپس مستقیماً با اپراها، «ژاندارک قدیس قصابخانه ها»، «شکوه افتخارات کلان شهر نیویورک به خاموشی گرائید».

اوجی به بلندی «دان دریو» از دیدگاه ما سزاوار است تا درباره آن تأمل کنیم. «دان دریو»³¹ نمایشنامه ای است که نظام سرمایه داری را به تصویر می کشد، ولی نگارش آن به دوره ای از کارهای برتولت برشت تعلق دارد که او هنوز مارکسیسم را مطالعه نکرده است. نمایشنامه در حد طرح و سیاه مشق باقی می ماند - و به دلایل روشنی. با وجود این نمایشنامه به اندازه کافی ساخته و پرداخته شده که می توانیم بافت آن را حدس بزنیم.

دو سازنده راه آهن، دو سرمایه دار در مقابل یکدیگر قرار می گیرند. دان دریو شوالیه صنعتی، سرمایه دار «متقلب» است. فقط منافع شخصی خود را می بیند و نه منافع شرکت. به سیستم اعتماد ندارد، به آینده آمریکا باور ندارد. « می بینم که این شهر گسترش می یابد ولی بی خداست و فکر می کنم که به جهنم تبدیل خواهد شد»³². برادر زاده اش او را سرزنش می کند: « از خیلی وقت پیش به تو گفته بودم، چرا به آینده باور نداری، تو می توانستی تا مدتها در رأس شرکت باقی بمانی و پول خوبی بدست آوری...»³³

واندربیلت³⁴ بر عکس یک سرمایه دار «درستکار» است، که به سیستم باور دارد: «او به آینده آمریکا باور دارد... او به بورس همیشه می گوید هیچ چیزی را نمی فروشد، در آمریکا هر چیزی که دارید ارزشمند است...»³⁵. هم اوست که حرف آخر را می زند. زیرا دان دریو با وجود همه توطئه چینی ها، اختلاس های و مانورهای دیگر نمی تواند شرکت را به ورشکستگی بکشاند. خود اوست که ورشکسته می شود، و نه شرکت. سیستم قوی تر است.

در این دوران، آنچه را که برشت نشان می دهد، مبارزه در سطح افراد و در بطن نظم اجتماعی مشخصی است، مبارزه در سطح اخلاقی بین خوب و بد واقع شده (واندربیلت و دان دریو همچون سیاه و سفید در مقابل یکدیگر قرار می گیرند). ولی

³⁰ Happy End

³¹ Dossier 194 au Bertolt Brecht-Archive

³² Dossier 194/37 – Pour la première fois paraît dans l'œuvre de Brecht le thème de l'homme double : Dan Drew est le chevalier d'industrie, mais il est aussi, dans la vie privée, un protestant austère.

برای نخستین بار در اثر برتولت برشت ظهور مضمون انسان دوپل (دو شخصیتی) را مشاهده می کنیم: دان دریو شوالیه صنعتی، ولی او در زندگی شخصی خود یک پروتستان خشکه مذهبی است.

³³ Dossier 194/17

³⁴ Vanderbilt

³⁵ Dossier 194/15

خود نظم اجتماعی مورد تحلیل قرار نگرفته و به هیچ وجه زیر سؤال نرفته است. نمایشنامه نیز به شکل متناقضی در مدح سیستم نوشته شده است.

این «آمریکا گرائی» عمر با دوامی خواهد داشت. در شعری به استناد از «گزیده یک راهنما برای ساکنان شهرها» می گوید :

«...بهترین چیزی که آمریکا دارد

آن چیزی ست که ما درمی یابیم...»

و :

«...این مردم می دانند چه کار می کنند

به همین علت ما آنان را می فهمیم...»³⁶

و در سال 1926، و 1927، پیوسته برشت از «خشم سازمان دهنده» حرف می زند، از «حرص تصاحب اموال عمومی» که خاص آمریکائی های بزرگ در قرن نوزدهم است. او اضافه می کند که «این تمایلات به سطح انجمن ارتقاء یافته» که در غایت امر از تمایلات انقلابی ست»³⁷.

سال 1929، سال بحران جهانی ست، و در عین حال سال متارکه با آمریکاگرائی (آمریکائیسیم) است. با بروز بحران اسطوره آنگلساکسون فرو ریخت. شعر «شکوه افتخارات کلان شهر نیویورک به خاموشی گرائید»³⁸ راهی را ترسیم می کند که برشت پیمود، از تحسین و شیفتگی تا افشا و تحلیل مارکسیستی.

کشوری که آن را به عبث «کشور خدا»³⁹ می نامیدند

«با سرواژه های نامهایش : یو . اس . آ»⁴⁰

همچون دوست دوران کودکی، که همه او را می شناختند و یکتا بین همگان بود»⁴¹

«کشور خدا» ورشکسته شد :

«امروز خبر منتشر شده است

³⁶ Trad. « Poèmes », éd. L'arche, Paris 1965, t. I, p.172

³⁷ SzPug I, pp. 83-84

³⁸ Trad. « Poèmes », éd. L'Arche, Paris 1966, t. 3, pp. 78-86

³⁹ « God's own country !»

⁴⁰ U.S.A

⁴¹ Trad. « Poèmes », éd. L'Arche, Paris 1966, t. 3, p. 78

که این مردمان ورشکسته شده اند...»

9

«ما خیلی چیزها را با چشم دیگری می بینیم، و با نگاهی هوشمندانه تر...»⁴²

برشت در یک حرکت دیالکتیکی تمام بخش نخست شعر (از بند 1 تا 12) را بازنویسی می کند تا نشان دهد که این «نظام زندگی جمعی» که بی بدیل و تخریب ناپذیر بنظر می رسید فروپاشیده و به خلف وعده هایش تبدیل شده است.

آسمانخراشها به انبارهای فقیرانه، قطارهایی که مانند «هتل های متحرک» بودند دیگر هیچ کس در آنها زندگی نمی کند، پل ها فقط تل ویرانه ها را به یکدیگر متصل می کند.

مردان «به آرایش کردن خود ادامه می دهند». دیروز یک لوکس انحرافی بود و حالا ضرورتی اجتناب ناپذیر «برای کسب یک کار». و برشت ماهیت ضد بشری این سیستم را افشا می کند.

«... جایی را که با قطار گندم به دریا می ریزند

دریای آرام⁴³ می نامند»⁴⁴

و این در حالی ست که میلیونها انسان گرسنه و در بی کاری به سر می برند⁴⁵. بر این اساس، فروپاشی عظیمی که برشت پیشگویانه در سال 1921 احساس کرده بوده (در کتاب: «ب.ب بیچاره»)⁴⁶ حقیقتاً بر سر جهان فرود آمد.

در آن دوران، حقیقت این است که احساس برشت روی محور اتحاد با این جهانی بود در حال زوال به سر می برد:

«... می دانیم، ما عابر هستیم،

چه کسی به دنبال ما خواهد آمد؟ هیچ کسی که ارزش نامیدنش را داشته باشد...»⁴⁷

⁴² Ibid. p. 83

⁴³ اقیانوس آرام

⁴⁴ Ibid. p. 86

⁴⁵ Dand le même ordre d'idées, il faut aussi citer ici le poème extrait des « Keunnerschichten » : « Über die Auswahl der Bestien » (cf. « Geschichten vom Herrn Keuner », Aufbau-Verlag, Berlin 1958, pp. 23-25 ; Trad. « Poèmes », t.9, L'Arche, Paris 1968, pp. 36-37 : « Sur la sélection des bêtes féroces »).

⁴⁶ ب ب سرواژه های نام برتولت برشت B.B Du pauvre

⁴⁷ Trad. «Poèmes», éd. L'Arche, Paris 1965, t. I, p. 144

اکنون، در سال 1929 او دیگر در اتحاد با چنین جهانی نیست. بررسی مارکسیسم او را به یک بازمانده [مصیبت فروپاشی] تبدیل کرد. این سیستم زندگی جمعی دیگر مطلق نیست. آن را از بیرون محکوم می کند. در مقابل این جهانی که به ورشکستگی افتاده، جهان دیگری را قرار می دهد، جهان بافندگان کوجان بوکان⁴⁸ که در مقام دیالکتیسین جهان نوینی را بر پایه خرد بنیانگذاری می کنند.

نخستین نمایشنامه های آموزشی⁴⁹

نقد مذهب⁵⁰

در نخستین نگاه، رویکرد برشت هنوز می تواند ایده آلیستی بنظر رسد : او به مذهب حمله می کند، یعنی به روبنا، به نظریاتی که حاصل جامعه بوده، و نه به بنیادهای اقتصادی و اجتماعی. در واقع به هیچ عنوان چنین نیست. برشت رویکرد مارکس جوان را تکرار می کند. برای مارکس جوان، در واقع، «...انسان موجودی انتزاعی نیست که در جایی [از ناکجا آبادهای] بیرون از جهان آرمیده باشد. انسان، جهان انسان، دولت و جامعه است. این دولت، این جامعه دین را تولید می کنند، آگاهی معکوس از جهان، زیرا آنها خودشان جهانی را تشکیل می دهند که در وضعیت واژگونه است...»⁵¹

⁴⁸ Poème : Des tisserands de Kujan-Bukan

⁴⁹ « پرواز لیندبرگ ها » : کار عرضه شده در جشنواره موسیقی بادن بادن، ژوئیه 1929. انتشار در دفتر 1 مقاله ها (1930). در دسامبر 1949، در اشتوتگارت Süddeutscher Rundfunk (نام یک رادیو که امروز دیگر وجود ندارد. بر اساس ویکیپدیا در سال 1998 در یک رادیوی دیگر به نام Südwestrundfunk (SWR) ادغام شده است.) از برشت برای پخش « پرواز لیندبرگ ها » در خواست اجازه می کند. برشت در نامه ای به تاریخ 3 ژانویه 1950 به او پاسخ می گوید. به دلیل تمایلات و رفتار فاشیستی لیندبرگ، پافشاری می کند که متن با یک مقدمه و تغییر تیتر نمایشنامه تصحیح شود، و به این ترتیب « پرواز لیندبرگ ها » به « پرواز بر فراز اقیانوس » تغییر می کند. علاوه بر این در خود متن نام لیندبرگ حذف شده و بجای « خلبانها » یا « هوانوردان » جایگزین می شود. تجدید چاپ مقاله ها در Suhrkamp (1959) هر دو نسخه از اثر را منتشر می کند. ترجمه فرانسه Le vol au-dessus de l'Océan, L'Arche, Paris 1968, Théâtre complet XI « اهمیت موافق بودن » : کار عرضه شده در بادن بادن، 28 ژوئیه 1929. « آنکه گفت آری - آنکه گفت نه » 23 ژوئن 1930 (دو نسخه متفاوت).

تبصره مترجم : البته نمایشنامه های آموزشی به این سه نمایشنامه خلاصه نمی شود، استثناء و قاعده، تصمیم، هواراس ها و کوریاسها نیز به مجموعه نمایشنامه های آموزشی تعلق دارند. ولی موضوع بررسی نویسنده محدود است به برشت بین سالهای 1913 تا 1933.

⁵⁰ Fred Fischbach. « Les premières pièces didactiques ». In L'évolution politique de Brecht de 1913 à 1933. Publication de l'Université de Lille III, 1976. pp.83-87

⁵¹ Karl Marx : « Introduction à la contribution à la critique de la philosophie du droit de Hegel » (1843-1844), in : Karl Marx – Friedrich Engels : « Sur la religion », éd. Sociales, Paris 1960, p. 41.

کارل مارکس : مقدمه ای بر نقد فلسفه حقوق هگل (1843-1844) در کتاب کارل مارکس و فردریش انگلس : « درباره دین » انتشارات سوسیال، پاریس 1960، ص 41.

تبصره مترجم : نقل قول نویسنده را در اینجا تکمیل می کنم : « دین (یا مذهب) نظریه عمومی این جهان است، مجموعه دایره المعارف، منطق آن به شکل مردمی، نقطه قابل احترام معنویت گرایی، تمایلات شورانگیز آن، مجازات اخلاقی، تسکین دهنده و عدالت همه شمول. دین تحقق فانتسماتیک موجود آدمی ست، زیرا موجود آدمی حقیقت عینی ندارد. مبارزه علیه دین به شکل غیر مستقیم مبارزه علیه این جهانی ست که به عطر معنوی دین آمیخته است. » (ص 41 و 42)

در نتیجه دین پدیده ای اجتماعی ست («...این دولت، این جامعه است که دین را تولید می کند...»). اگر دین بازتاب تغییر شکل یافته، موهومی ست که از تضادهای اجتماعی منشأ می گیرد، در این صورت مبارزه علیه دین [یا مذهب] برای آنکه بتواند مؤثر واقع شود باید برای از بین بردن ریشه های آن بکوشد، یعنی باید تابع مبارزه اجتماعی و اقتصادی، و به همین گونه تابع مبارزه انقلابی برای ایجاد تحول اجتماعی باشد. اگر انسان به شکل اساسی برای تحقق بخشیدن بخود باید خود را از ستمی که از سوی معنویت بر او تحمیل می شود رهائی بخشد، ابتدا باید خود را از ستم اجتماعی و سیاسی که ریشه این پیشداوریها را تشکیل می دهد آزاد کند. مارکس می گوید :

« نقد آسمان به این ترتیب به نقد زمین تبدیل می شود.»⁵² و علاوه بر این : « مبارزه علیه دین، به شکل غیر مستقیم به معنای مبارزه علیه جهانی ست که به عطر معنوی دین آمیخته است.»⁵³ در نتیجه : نقد دین بطور مشخص و روشن به نقد اجتماعی و مبارزه انقلابی می انجامد.

برشت نیز چیز دیگری نمی گوید، حتا اگر در نگاه نخست بنظر رسد که اندکی ساده انگارانه گوئی روی پیشرفت تأکید کرده است :

«... یک میکروسکوپ قدرتمندتر

برای او مرگبار خواهد بود.

افزایش مهارت فنی دستگاه ها

او را از آسمان بیرون خواهد انداخت.»⁵⁴

ولی در هیچ کجا ادعا نکرده است که پیشرفت به تنهایی از عهده حذف خدا بر خواهد آمد. بر عکس، برشت خیلی به نقد مارکسیستی نزدیک می شود وقتی از زبان هوانوردان در پرواز بر فراز اقیانوس می گوید :

«خدا در شن زار و توفان حضور داشت

و در شهرها از نظم ناهماهنگ زاده می شد

تشکل انسانها در طبقات، زیرا بشریت به دو بخش تقسیم می شود :

⁵² Karl Marx- Friedrich Engels : « Sur la religion », éd. Sociales, Paris 1960, p. 42

⁵³ Ibid. P. 42

⁵⁴ Bertolt Brecht : « Le vol au-dessus de l'océan », L'Arche, Paris 1968, Théâtre complet XI, p. 230

برتولت برشت : « پرواز بر فراز اقیانوس ». ترجمه حمید محوی، ص 16

استثمار و ناآگاهی، ولی انقلاب این نظم ناهماهنگ را از بین خواهد برد.»⁵⁵

[یعنی انقلاب نظمی را از میان برخواهد داشت که در آن خدا به وجود آمده.]

دین یک پدیده اجتماعی ست و برای حذف آن باید جامعه طبقاتی را حذف کنیم. دین در جایگاه روبنا هم زمان با حذف جامعه طبقاتی از بین خواهد رفت. و برشت بطور مشخص روی حرکت مشترک کارگران و پیشرفت تأکید می کند که این حرکت مشترک و هم زمان است که دین را از بین خواهد برد :

«حتا در شهرهای مدرن

هنوز بی نظمی وجود دارد

ناآگاهی بی نظمی می آفریند و به خدا شباهت دارد.

ولی ماشین ها و کارگران

علیه بی نظمی مبارزه می کنند»⁵⁶

بر این اساس برشت مانند مارکس بر این باور است که « نقد دین شرط اولیه هر نقدی ست.»⁵⁷ مارکس در دامه جمله بالا اضافه می کند که « نقد دین توهمات انسان را از بین می برد و به او اجازه می دهد که بیاندیشد و واقعیت را متحول کند و مانند انسانی میرا از توهم به دوران عقلانیت دست یابد.»⁵⁸ در نتیجه نقد دین نزد برشت مانند مارکس بزرگداشت رفتار عقلانی ست. موضوع حذف ناآگاهی ست، که ناآگاهی علمی و ناآگاهی از مناسبات اجتماعی ست. موضع حذف بی نظمی ست که منشأ آن در جامعه طبقاتی بوده که متعاقباً به رویش خدایان انجامیده است.

تغییر جهان - تغییر انسان

اکنون برشت می داند که برای تغییر زندگی ابتدا باید جهان را تغییر داد. پس از نقد آسمان، نقد زمین، پس از نقد دین، نقد جامعه.

⁵⁵ Ibid. P 230

برتولت برشت : « پرواز بر فراز اقیانوس ». ترجمه حمید محوی، ص 15

⁵⁶ Ibid. P 230

برتولت برشت : « پرواز بر فراز اقیانوس ». ترجمه حمید محوی، ص 16

⁵⁷ Karl Marx- Friedrich Engels : « Sur la religion », éd. Sociales, Paris 1960, p. 42

⁵⁸ Ibid. P 42

در پاسخ به این پرسش که آیا انسان یار انسان هست یا نیست، برشت سه بررسی انجام می دهد که نشان می دهد که چنین امری ممکن نیست و اشتباه است⁵⁹. در جامعه ای که بر مبنای مبارزه انسان علیه انسان بنیانگذاری شده، انسان یار انسان نیست. پیشرفت به تنهایی مشکل را حل نمی کند «...با وجود این نان ارزانتر نشد...»⁶⁰. برشت به این پرسش با دیالکتیک منقبض بین خشونت و مددکاری پاسخ می گوید :

«تا وقتی که خشونت حاکم است، کمک می تواند مردود باشد.

وقتی خشونتی وجود نداشته باشد، دیگر نیازی به کمک رسانی نیست.

پس، بجای درخواست کمک، خشونت را از بین ببرید.

کمک و خشونت یک کلیت در هم تنیده شده است،

این آن چیزی ست که باید تحول یابد.»⁶¹

نه اصلاح طلبی بلکه انقلاب. فقط اهل انقلاب هستند که می توانند به انسان یاری رسانند. چنین ضرورتی برای تحول جهان نمی تواند کار افراد منزوی و منفرد باشد، و به حرکت جمعی نیازمند خواهد بود.

در نتیجه، پرسش پیوستن فرد به جمع مطرح می شود :

«با دگرگون کردن جهان، خودتان را دگرگون کنید!

رها کردن خودتان را بیاموزید!»⁶²

گروه سرایندگان می گوید. برای پیوستن به جمع، انسانها باید به عنوان فرد از بین بروند [موضع فردی و فردگرایی خودشان را ترک کنند]. انسانها باید « به کوچکترین بُعد وجود خودشان بپیوندند»، و به این ترتیب نشان دهند که اسیر هیچ چیزی نیستند، نه اسیر پرواز و افتخاراتش، و نه اسیر نام خودشان، و نه اسیر آنانی که انتظارشان را می کشند

⁵⁹ از این بررسی ها ما آخرین را در نظر می گیریم (در اهمیت موافق بودن) : دو دلک دور دلک غول آسا (آقای اشمیت) جمع شده اند و به بهانه تسکین دردهای او، اعضای بدنش را قطع می کنند. در اینجا ما یک نماد می بینیم : دلک غول آسا، طبقه کارگر، نباید از هیچکس بجز خودش انتظار کمک داشته باشد. آنانی که ادای کمک کردن به او را در می آورند کاری بجز تضعیف او انجام نمی دهند. در اینجا است که برای نخستین بار برشت به اصلاح طلبان حمله می کند.

⁶⁰ Bertolt Brecht : « L'importance d'être d'accord », L'Arche, Paris 1961, Théâtre complet IX, p. 202

برتولت برشت : «اهمیت موافق بودن». ترجمه حمید محوی. ص 8

⁶¹ Ibid. p. 208

همانجا. ترجمه فارسی. ص 17

⁶² Ibid. p. 2019

همانجا. ترجمه فارسی. ص 34

و نه حتا اسیر زندگی خودشان هستند. برنارد دورت می گوید : «ورود به چنین عرصه ای از عقلانیت و تاریخ به چنین بهائی امکان پذیر می شود.»⁶³

البته می دانیم که از دیدگاه مارکسیسم انسان چیزی خارج از جامعه نیست. وجود انسان یک وجود اجتماعی ست. گالی گی (شخصیت نمایشنامه « آدم آدم است ») به این موضوع پی برده بود : «انسان، چیزی نیست، باید یک نفر او را فراخواند»، حالا روشنتر بیان شده است :

«با فراخواندنش، او را می آفرینیم.

کسی که او را متحول می کند به او هستی می بخشد.

کسی که به او نیازمند است او را می شناسد.

کسی که از او استفاده می کند او را بزرگ می کند.»⁶⁴

ولی برشت جایگاه جمع را تا حد مطلق ارتقا می دهد تا جایی که فرد باید کاملاً از خود بگذرد (مکانیسم ها، در اهمیت موافق بودن، می گویند « ما هیچکس نیستیم »⁶⁵). بنابر این اگر فرد خود را فقط در جمع می تواند تحقق ببخشد، از دیدگاه دیالکتیکی فرد نیز به سهم خود در جمع تأثر می گذارد و شکوفائی خود را در جامعه تحول یافته می یابد.⁶⁶

مشکل برشت در اینجا این است که روشنفکر بورژواست. دوست او، رمان نویس، فوشتوانگر درباره او می نویسد : « شخصیت خودش او را آزار می داد. می خواست از آن فاصله بگیرد... همیشه بخشی از او از دیگران پیشی می گرفت. از این خصلت یود که می خواست خارج شود...»⁶⁷. در واکنش به فرد گرائی نخستین سالهایش، از این پس برشت بر آن است تا جای خود را در بطن جامعه برادرانه بیابد، و حاضر است در این راه فروپاشی «جهان قدیم» را اعلام کند و همه چیزش را، خودش، اثرش و استعداد نویسندگی اش را فدا کند.

⁶³ Bernard Dort : « Lecture de Brecht », éd. Du seuil ; 2^e éd., Paris 1960, p. 81

⁶⁴ Bertolt Brecht : « L'importance d'être d'accord », l'Arche, paris 1961, Théâtre complet IX, p. 2016

ترجمه فارسی. ص 29

⁶⁵ Ibid. p. 213

ترجمه فارسی. ص 24

⁶⁶ Cf. note texte pp.58-62. Voir « L'idéologie allemande », en particulier les « Thèses sur Feuerbach ».

⁶⁷ Feuchtwanger, Lion : « Ergolg », cité par J. Willett, « Das Theater Bertolt Brecht. Eine Betrachtung » Rowohl 1964, p. 176

خلبان همان قهرمان بورژوا و فردگرایی ست که از جامعه استفاده می کند، جامعه را به خدمت اهداف خود می گیرد و به همین علت دیگر جایی در جامعه نخواهد داشت.

تأملاتی درباره مرگ

چنین تأملاتی قابل درک نخواهد بود مگر از راه دیالکتیک تحول [دیالکتیک شدن]. چنین امری یادآور «مرگ و شدن» نزد گوته است که متعاقباً نیچه آن را بازخوانی می کند: به این معنا که: زندگی پیشرفت نمی کند مگر از طریق مرگ، یعنی نفی آنچه هست. در وابسته ماندن به آنچه هست، نفی زندگی ست. در توافق بودن با مرگ، بر عکس، «ورود به رودخانه»، و هم بسته شدن با شدن است.

همین دیالکتیک باید برای جهان انسانها و تاریخ به کار بسته شود: گروه سراینندگان می گوید:

«وقتی جهان را تکمیل می کنید،

این جهان تکمیل شده را تکمیل کنید.

آنها رها کنید!»⁶⁸

مضمون خلع مالکیت:

[در «اهمیت موافق بودن»] رها کردن آنچه بدست آمده برای عبور از آن،

به ازای بدست آوردن چیزی والاتر ضروری معرفی می شود.

آنچه ما می توانیم در سه نمایشنامه آموزشی اولیه به عنوان وجه مشخصه بیابیم ستایش فزاینده عقلانیت است.⁶⁹

⁶⁸ Bertolt Brecht : « L'importance d'être d'accord », l'Arche, paris 1961, Théâtre complet IX, p. 219

ترجمه فارسی. ص 33

⁶⁹ در کنار مارکس و انگلس، بی گمان می توانیم به نفوذ نظریات هگل در برتولت برشت توجه نشان دهیم. ولی برشت که با کمال میل از کتابهایی که خوانده حرف می زند، پیش از سال 1933 از هگل حرف نمی زند، در حالی که بعداً خیلی از هگل حرف می زند. به همین علت تا جایی که ما می دانیم مشکل بتوانیم به درستی تشخیص دهیم که در این دوران برشت کدام یک از نوشته های هگل را مطالعه کرده است. با وجود این ما مطمئن هستیم که برشت پیش از سال 1933 با هگل آشنائی داشته است، حتا به شکل دست دوم، یعنی از طریق مارکس، برای مثال «مقدمه ای بر نقد فلسفه حقوق هگل» در سال 1927 منتشر شده بود... یادداشتهای متعددی از او بر جا مانده که نشان می دهد که او «مقدمه ای بر فلسفه حقوق هگل» را خوانده است. این آن چیزی ست که او نوشته است:

«...بورژوازی دیالکتیک خاصی را به وجود می آورد که حاکی از نگرشی به پدیده هاست که تضادها را آشکار می کند و روی تحول و تکامل تأکید دارد. هگل این دیالکتیک، این فلسفه انقلاب را به شکل با شکوهی وقتی مطرح می کند که بورژوازی انقلاب خود را تحقق بخشیده و از هم اکنون در پی حذف تضاد منافع، متوقف نمودن تحول است و در عین حال باید انقلاب خود را تکمیل کند... بورژوازی که برای تحقق انقلاب خود به طبقه دیگری نیازمند است، به دلیل شرایط خود از حرکت باز می ایستد، و قادر به درک دیالکتیک نیست. پرولتاریا برای

به این ترتیب در « آنکه گفت آری – آنکه گفت نه»، دو نمایشنامه ضد یکدیگر نیستند بلکه یکدیگر را تکمیل می کنند: فرزند در دومین بخش وقتی مرگ یگانه راه حل عقلانی برای نجات شهر از مصیبت بیماری همه گیر بنظر می رسد به مرگ می گوید آری. از روی عقلانیت، او حاضر است جان خود را برای سعادت عمومی [نجات از بیماری همه گیر] فدا کند. ولی وقتی در پذیرش مرگ تحمیلی کمترین عقلانیت سلیمی نمی بیند می گوید نه. و این نه، تنها به این معنای نفی تبعیت از قانون نیست بلکه نفی خود قانون نیز هست که به ازای آن فوراً پیشنهاد می کند قانون دیگری را جاگزین کند: «بازاندیشی در هر وضعیت جدید»⁷⁰. در اینجا پا فشاری روی نظم نوینی صورت می گیرد که بر عقلانیت اتکا دارد. هر آداب و رسومی باید به محک آزمون عقلانیت درآید. آداب و رسوم جدید عبارت است از به آزمون در آوردن هر چیزی با محک عقلانیت. در هر موردی باید اصلی را که به شکل رایج پذیرفته شده است افشا و نظم مرگبار را در هم بشکنیم.

در مورد این رفتار یا بینش جدید، نمایشنامه آموزشی « استثناء و قاعده» نخستین نمونه عینی را عرضه می کند.

چنین کاری در وضعیت مناسبتری ست. بورژوازی با درک تاریخ، تاریخ تحول را می نویسد. ولی در حالی که این تاریخ را می نویسد، وضعیت او مانع تأیید اصولی می شود که در گذشته به فعال بودنشان پی برده بود و اکنون و در آینده نیز فعال خواهند بود. تاریخی وجود داشت، حالا دیگر وجود ندارد. ولی یکی دیگر آن را می نویسد...» (SzPuG I, pp. 248-250).

ولی از این یادداشتها چنین بر می آید که برشت واقعاً دیالکتیک هگل را هنوز درک نکرده است: او می نویسد: « کار بست دیالکتیک در چارچوب نظام اجتماعی ما فوراً به تشکل انجمنها، سازمانهای انقلابی می انجامد...» (SzPuG I, p.243). ولی چنین تعبیری پیشا دیالکتیک و به تفکر مکانیستی هگل تعلق دارد. موضوع این نیست که دیالکتیک در چارچوب نظام اجتماعی به کار بسته شود، دیالکتیک در درون همه نظامهای اجتماعی وجود دارد. نفوذ هگل در تفکر مارکس مدتها ناشناخته باقی مانده بود. بی گمان به مدتی نیازمندیم که نفوذ اندیشه هگل در برشت را مورد بررسی قرار دهیم. مطمئناً گسترده وسیعی برای بررسی باقی مانده است.

⁷⁰ Bertolt Brecht: « Celui qui dit oui – Celui qui dit non », L'Arche, Paris 1959, Théâtre complet VIII, p. 230.

پیش از دربارهٔ نمایشنامهٔ آموزشی منتشر شده است

(1) برتولت برشت : تصمیم (نمایشنامهٔ آموزشی 1930). همراه با : نوشته های برتولت برشت دربارهٔ نمایشنامه های آموزشی، 1930.

تذ دربارهٔ نمایشنامهٔ آموزشی

(2) راینر اشتایونگ : نمایشنامهٔ آموزشی : الگوئی برای تأثر سوسیالیست.

(3) برتولت برشت : پرواز بر فراز اقیانوس.